

تقدیم به استاد موحد، که زندگی و کارش یاد بعضی نفرات نادره‌کار را در دل زنده می‌کند.

وجهی از وجوه احوال و آثار حاج محمدآقا نخجوانی

رحیم رئیس‌نیا
بنیاد دائرةالمعارف اسلامی

محمد نخجوانی به قراری که «با خط پدر مرحومش در پشت قرآن مجید قید گردیده، در سال ۱۲۹۷ هجری قمری در تبریز»^۱ و در یک خانواده بافرهنگ پا به عرصه وجود گذاشت. ماده تاریخ تولد آن زنده‌یاد هم که خودش ساخته «تاریخ مولود» است.^۲ حاج‌علی‌عباس، پدرش که به تجارت اشتغال داشت در علم قرائت (تجوید) از شاگردان مبرز شیخ عبدالرحیم سلطان‌القراء^۳ بود. اسماعیل امیرخیزی که همچون محمدآقا از شاگردان مکتب سیدحسین زنوزی ملقب به امین‌الادب^۴ بوده، با شنیدن خبر درگذشت حاجی محمد آقا به یاد

۱ - واعظ‌پور، اسماعیل، «به یاد مرحوم حاج محمدآقا نخجوانی»، در نشریه کتابخانه ملی تبریز، ش ۵ (مرداد ۱۳۴۱) ص ۲۴.

۲ - نخجوانی، حاج‌حسین، مواد التواریخ، تهران، ۱۳۴۳ ش، ص ۳۰.

۳ - شیخ عبدالرحیم بن شیخ ابوالقاسم تبریزی، از قاریان نامی زمان خود که «در علم تجوید و قرائت قرآن و چند هنر مایه افتخار آذربایجانی‌ها و استاد کل بود». حاشیه مقدمه جزرمی و الدر المثور در علم تجوید به زبان عربی از آثار اوست. وی در رمضان ۱۳۳۶/ تیرماه ۱۲۹۷ در حدود هشتاد و یک سالگی در تبریز درگذشت. محمدعلی مدرس، ریحانة‌الادب، تبریز، بی‌تا، ج ۳، ص ۶۱ - ۶۰. ایشان پدربزرگ، میرزاجعفرآقا سلطان‌القرایی بود که به قول دوست از دست رفته، دکتر انزابی‌نژاد «جهانی بود بنشسته در گوشه‌ای».

۴ - سیدحسین زنوزی، معروف به امین‌الادب در حدود ۱۳۰۴ هـ ق مکتب‌خانه‌ای در سرای در عباسی داشت که تا ۱۳۳۲ هـ ق دایر بود و قریب ۱۰۰ نفر شاگرد داشت. امید، حسین، تاریخ فرهنگ آذربایجان، ج ۱، تبریز، ۱۳۳۲ ش، ص ۱۳.

می آورد که پدر ایشان داوطلبانه به مدت ۵ - ۴ ماه، هر روز در سر زدن آفتاب در مکتب حاضر شده «به افاضات و افادات می پرداخت» تا آن که در همان مدت «از سوره مبارکه فاتحه الكتاب تا سوره مبارکه الناس در محضر ایشان خوانده شد». امیرخیزی تا اواخر حیات خویش که در ۱۳۴۴ ش به سر آمد، «حق استادی ایشان را هیچ وقت فراموش» نکرد.^۱ میرزاعلی شمس الحکماء، از طبای معروف تبریز در عهد سلطنت ناصرالدین شاه و طیب مخصوص مظفرالدین میرزا ولیعهد و از ملتزمان رکاب ناصرالدین شاه در سفر اروپا و...، دایی نخجوانی بود و «نسخه کامل و درست» دیوان فارسی - ترکی لعلی، که در نزد ایشان محفوظ بوده، به همت برادرشان حاجی حسین آقا نخجوانی و با مقدمه محمدعلی صفوت چاپ و منتشر شد.^۲ سیدحسین تقی زاده که در «مکتب خانه ملاعلی نامی در مدرسه طالبیه که شخص باسوادی بود» همدرس [محمدعلی] بادامچی، از یاران خیابانی و نیز محمد نخجوانی بوده، ضمن نام بردن از کتاب های فارسی و عربی که در محضر استاد می خوانده اند، از «شوق و ولع» نخجوانی «به مطالعه کتب عربی و فارسی [و ترکی] قدیم و جدید» و از مداومت مرادانشان در دهه های بعدی سخن گفته است.^۳

حاجی محمد آقا در سال ۱۳۱۵ هجری یعنی در ۱۸ سالگی و به همراهی پدرش رهسپار سفر حج شد.^۴ در شرح حالی هم که مهدی مجتهدی درباره لعلی نوشته، ضمن تذکر این که او تحصیل کرده قفقاز و عثمانی و فرنگ دیده و «از منورالفکرهای عصر خویش بود و به لزوم اصلاحات معتقد شده بود»، خاطرنشان کرده است «که وی پس از اعلان مشروطیت و تحصن آزادی خواهان تبریز در قونسول خانه انگلیس [در ۲۹ رجب ۱۳۲۴/۲۷ شهریور ۱۲۸۵ و روزهای بعد از آن]^۵ خواهرزادگان خود را [که حاجی محمد آقا بی گمان یکی از آنها بود] تشویق نمود که آنها هم به قونسول خانه روند و در

۱ - امیرخیزی، اسماعیل، «شرح خلاصه زندگانی مرحوم نخجوانی» در نشریه کتابخانه ملی تبریز، به یاد مرحوم حاج محمد نخجوانی، ش ۶ (دی ماه ۱۳۴۱)، ص ۱۱.

۲ - لعلی، کلیات دیوان، تبریز، ۱۳۲۲، مقدمه محمدعلی صفوت با عنوان «میرزاعلی لعلی» ص ۴ - ۱.

۳ - تقی زاده، سیدحسین، مقالات تقی زاده، تهران، ۱۳۵۰، ج ۲، ص ۱۳۶ - ۱۳۵.

۴ - واعظ پور، همان، ص ۲۶.

۵ - کسروی، سیداحمد، تاریخ مشروطه ایران، تهران، ۱۳۴۶، ش، ص ۱۵۸ - ۱۵۳.

تحصن شرکت جویند»^۱ اسماعیل امیرخیزی هم که خود از فعالان جنبش مشروطه و از اعضای انجمن ملی تبریز و سپس منشی و مشاور ستارخان، گرد آزادی ایران بود، در زمان درگرفتن جنبش شنیده است که حاجی محمدآقا که در آن زمان جوانی ۲۷ ساله بوده، «از طرفداران مشروطیت است و غالباً با آقای میرزا جعفر خامنه‌ای که الحق شخص بزرگواری است، معاشرت دارد، مشار الیه (جعفر خامنه‌ای) از آزادی خواهان حقیقی بوده و هست.^۲ خدایش موفق فرماید و از اشعار شیرین و از دل برآمده ایشان در روزنامه‌های /انجمن و غیره چاپ می‌شد و فوق‌العاده مورد توجه واقع می‌گشت».^۳ ناگفته نماند که بعضی از فرهیختگان تبریز و از آن جمله برادران نخجوانی و میرزاجعفر آقا سلطان‌القرائی از مشوقان امیرخیزی برای چاپ و انتشار قیام آذربایجان و ستارخان و از گذارندگان اسناد و عکس‌های لازم برای تکمیل آن در دسترس وی بوده‌اند.^۴

حاجی محمدآقا و حاجی حسین آقا پس از درگذشت پدرشان، اداره تجارتخانه را که بعدها به استناد سربرگ نامه‌های موجود «تجارتخانه حاجی محمد نخجوانی و برادر» نامیده شد، به عهده گرفتند. تجارتخانه مذکور با توجه به عبارت «سرای میرزا شفیع حاجی محمدآقا نخجوانی»، در پشت جلد شماره‌های ۷ - ۱۲ (برج سنبله ۱۲۹۹ - برج سرطان ۱۳۰۰) مجله/دب، ترجمان «هیئت محصلین متوسطه» به احتمال قریب به یقین به دستخط امیرخیزی، که

۱ - مجتهدی، مهدی، رجال آذربایجان در عصر مشروطیت، تهران ۱۳۲۷، ص ۲۰۳.

۲ - خامنه‌ای، میرزاجعفر بازرگان‌زاده‌ای بود آزادی‌خواه که در زمان اعلان مشروطیت بیست سال داشت او که پنهان از پدر زبان فرانسه آموخته، با زبان و ادبیات ترکی عثمانی آشنایی داشت، تحت تأثیر محیط انقلابی و ادبیات تجدد عثمانی اشعاری با شکل و مضمونی نسبتاً نوگرایانه می‌سرود و غالباً با نام مستعار در مطبوعات تبریز و تهران و حتی خارج از ایران سروده‌هایش به چاپ می‌رسید. وی پس از فرو نشستن موج‌های انقلاب مشروطیت در چنان مهی از انزوا و خاموشی فرو رفت که شوربختانه سال‌ها پس از آن در ۱۳۶۲ ش در تبریز بود که معلوم شد این به گمانی نخستین گام گذار در راه نوسرایی، در حال حیات بوده است. واپسین نوشته‌ای که از آن انسان نجیب به نظر نویسنده این سطور رسیده، نامه‌ای است از ایشان در نشریه دانشکده ادبیات تبریز، با عنوان «نامه یکی از خوانندگان نشریه» در ۲، ش ۴ - ۵ (آذر - دی - بهمن ۱۳۲۸) ص ۲۵۶ - ۲۵۵. آقای رضا همراز که چند سروده ترکی او را انتشار داده، رونوشتی از دیوان چاپ نشده او را از بازماندگانش به دست آورده که امیدوارم دوستی که آن را از وی به امانت گرفته، برگرداند تا ایشان بتوانند آن را هرچه زودتر منتشر سازند. آرین‌پور، یحیی، از صبا تا نیما، تهران، ۱۳۵۱، ج ۲، ۴۵۴ - ۴۵۳.

۳ - امیرخیزی، همانجا.

۴ - امیرخیزی، اسماعیل، قیام آذربایجان و ستارخان، تبریز، ۱۳۵۶، ش، ص چهارده - پانزده.

در آن تاریخ ضمن تصدی مدیریت مدرسه متوسطه محمدیه تبریز، از شماره ۷ به بعد مجله، «مدیر» آن نیز شده بود،^۱ در همان سرای که بین سه بازار راسته، دلاله‌زن و یمنی‌دوز بازار قرار گرفته و به هر سه بازار راه دارد، واقع بوده است.^۲ نخجوانی که عشق به مطالعه و کتاب از سنین نوجوانی در جانش ریشه دوانده بود، ضمن پرداختن به امور معاشی، فرصت‌ها و امکانات موجود را برای پژوهش و گردآوری آثار خطی و چاپی مغتنم می‌شمرد. اکثر کسانی که درباره ایشان مطلبی نوشته‌اند، در مورد علاقه مفرطشان به مسافرت و کتاب و کتاب خریدن، به ویژه خریدن نسخه‌های خطی خارج شده از کشور و بازگرداندن آن ذخایر معنوی غالباً دشواریاب و نفیس به ایران و تجهیز و تکمیل کتابخانه‌ای که درش به روی هر خواننده اهلی باز بود و نسخه‌های منحصر به فرد و کمیابش بی‌دریغ در اختیار پژوهندگان نیازمند نزدیک و دور، خودی و بیگانه گذاشته می‌شد، متفق‌القول‌اند.^۳ به عنوان مثال به نامه‌های آکنده از قدردانی و منت‌داری علامه محمد قزوینی از یآوری‌های کریمانه نخجوانی نسبت به خودش می‌توان اشاره کرد:

۲۹ فروردین ۱۳۰۵

دوست فاضل مکرم محرم

[از پاریس] مرقومه شریفه محتوی بر مثنوی «عارف‌نامه» مرحوم ایرج میرزا و عکسی از نسخه [ای] از زیچ و شرحی از نسخه [ای] از تفسیر با بیست کتابچه از قصص و حکایات عامیانه معموله، پیروز واصل گردید، و هیچ مبالغه و اغراق نمی‌کنم اگر بگویم که فی‌الواقع اگر کسی هزار اشرفی طلای هیجده نخودی برای من می‌فرستاد، این قدر مرا خوشحال نمی‌کرد که این نوشتجات و کتابچه‌ها که از جان و دل طالب آنها بودم و قریب بیست سال بود که در پی آنها می‌گشتم و به دست نمی‌آوردم و حالا به یک همت مردانه سرکار عالی به وصال همه نایل گشتم و تجدید عهدی با این یادگارهای عهد بچگی و جوانی نمودم. خداوند سرکار را جزای خیر دهد و وقت شما را همواره خوش و خرم کند، چنان که وقت ما را خوش و خرم نمودید. سایر کتب و رسائل از این قبیل را که هم حضوراً با سرکار عالی صحبت شد و هم به طور عموم وعده فرمودید که به دست بیاورید... مستدعی‌ام متدرجاً به دست بیاورید و برای بنده ارسال فرمایید و قیمت‌های آنها را هم مرقوم فرمایید که زود بندگی شود. مثلاً شنگول و منقول و سلیم

۱ - رئیس‌نیا، رحیم، «مدرسه محمدیه تبریز و تدریس مشروطه» در گفتگو، ش ۱۸ (زمستان ۱۳۷۶)، ص ۱۲؛ میرانصاری، علی، اسنادی از مشاهیر ادب معاصر ایران، تهران، ۱۳۷۶، ش، ص ۴۴۲ - ۴۴۴.
 ۲ - کارنگ، عبدالعلی، آثار باستانی آذربایجان، تهران، ۱۳۵۱، ش، ص ۳۴.
 ۳ - تقی‌زاده، همان، ص ۱۳۸؛ نخجوانی، حاج‌حسین، «محمد نخجوانی و شرح بعضی از کتب خطی و آثار وی»، در نشریه کتابخانه ملی تبریز، ش ۶، همان، ص ۴۷ و...

جواهری و بهرام و گلندام و نوش آفرین و خاورنامه و غیرها و غیرها و کلیتاً هر چه از این قبیل‌ها باشد، بعضی از قصص و حکایات عامیانه و اساطیرالاولین چه به نظم و چه به نثر و چه خطی و چه چاپی، دیگر خود سرکار کمأ و کیفاً همه جور از جانب بنده و کالت مطلقه و اختیارات تامه دارید....

و پس از تذکر این که آنچه را که در خصوص نسخه تفسیر و نسخه زیج ناصری به دست آورده، لفاً ارسال می‌دارد، ادامه داده است:

.. هر وقت فرصت فرمودید یک صورت مفصلی از کتب چاپی و خطی، بخصوص خطی که خود سرکار دارید، یا در تبریز پیش دوستان و آشنایان موجود است، برای بنده مرقوم دارید که از وجود کتب مهمه و نسخ نادره در ایران، اگر چه به هیچ وجه خودم دسترسی به آنها هم نداشته باشم، یک خوشحالی فوق‌العاده و یک اطمینان قلبی ازین که این کتب اقلأ در ایران موجود است، برای من حاصل می‌شود که حدی و نهایی برای آن متصور نیست....^۱ اگر جناب آقای میرزاحمدعلی خان تربیت مدّ ظله العالی در تبریز می‌باشد و ایشان را ملاقات می‌فرمایید،^۲ مستدعی است عرض

۱ - قزوینی در نامه مورخ ۳۰ سپتامبر ۱۹۳۷/۸ مهر ۱۳۱۶ خود به تقی زاده اطلاع داده است که «آقای نخجوانی چند سال قبل مرحمت فرموده، فهرست مختصری از کتاب‌های گرانهای خود برای بنده نیز فرستاده بودند». نامه‌های قزوینی به تقی زاده، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۵۶ ش، ص ۲۶۸.

۲ - ع. کارنگ، در مقاله‌ای ضمن اشاره به این عادت م. نخجوانی که «خلاصه شرح حال مؤلف» کتاب‌های خطی را در اول یا پشت جلد آنها «یادداشت می‌کند» ادعا کرده است که «مرحوم [محمدعلی] تربیت قسمت مهمی از تراجم دانشمندان آذربایجان را از این نوشته‌ها استفاده کرده، ولی جفای دوستانه‌ای درباره مشارالیه روا داشته و نامی از او نبرده است». «کتابخانه‌های مهم خصوصی تبریز»، نشریه کتابخانه ملی تبریز، مخصوص کتاب هفته، ش ۱۳ شهریور ۱۳۳۸، ص ۳۸. لیکن م. نخجوانی که به هنگام انتشار مقاله کارنگ زنده بود. ظاهراً واکنشی نسبت به این ادعا نشان نداد. در ضمن ایشان در مقاله‌ای با عنوان «میرزا محمدعلی خان تربیت» که در شهریور ۱۳۲۴، یعنی ۱۰ سال پس از انتشار دانشمندان آذربایجان نوشته، ضمن برشمردن خدمات فرهنگی و فضایل اخلاقی و ادبی آن زنده‌یاد، بر تخصص وی در زمینه کتاب‌شناسی و اطلاع تام [اش] از اقسام کتب خطی و چاپی و مهارت «خارق‌العاده» و حیرت‌آورش در «شناختن کتاب و مؤلفین آن» و «فهرست الکتب ناطق» بودنشان، در این خصوص دو خاطره نقل کرده است. یکی از وحید دستگردی: «در موقع طبع قصائد و غزلیات و مثنویات حکیم نظامی گنجوی راجع به نسخ موجوده همان کتاب در کتابخانه‌های اروپا از آقای تربیت جو یا شدم، بدون درنگ از تمام نسخ موجوده در کتابخانه‌هایی که این نسخ در آنجا موجود است، اطلاعات مشروحی بیان کرد»؛ دیگر، از یکی از دوستان: «کتابی در دست داشتم و به خدمت آقای تربیت رفتم. پس از نشستن کتاب را که در دست من دیدند، پرسیدند که این فلان کتاب است... این چاپ دوم است و غلط زیاد دارد، اگر چاپ اول آن را پیدا می‌کردی بهتر بود». مجله شفق، س ۱، ش ۱ (شهریور ۱۳۲۴)، ص ۶-۵.

حاج حسین آقا نخجوانی هم که خود کتاب‌شناسی زبده بود و کتابخانه گران بهای خودش را مانند برادر بزرگوارش به کتابخانه ملی تبریز اهدا کرده و آثار تحقیقی فراوانی در کارنامه خود دارد، پس از برشمردن خدمات فرهنگی تربیت و آثار خیر به جا مانده از وی، خاطر نشان کرده که از هر کتاب یا هر تألیفی که صحبت می‌شد، نام مؤلف آن و تاریخ تألیف و موضوع آن کتاب را بیان می‌کرد». در پایان هم ماده تاریخ‌های ساخته شده به مناسبت درگذشت او را آورده است. یکی از سروده‌های امیرخیزی بر قطعه سنگ مزاری ثبت گردیده است. ماده تاریخی هم که متأسفانه بدون بردن نام سراینده، به عبارت «دیگری از فضلا چنین گفته است» اکتفا شده است: ←

سلام بسیار مفصلی از جانب بنده خدمت ایشان برسانید.
زیاده توفیق سرکار عالی را در خدمت به علم و ادب خواهانم مخلص حقیقی محمد قزوینی^۱

۲۹ اردیبهشت ۱۳۰۵...۱۳۰۵

تعلیقۀ شریفۀ مورخۀ دهم اردیبهشت زیارت گردید و چهار کتاب تذکرۀ الخطاطین سنگلاخ و رقم‌های سنگلاخ^۲ و جامع‌التمثیل^۳ و ژیل‌بلاس همه نیز رسید. از این همه مرحمت و لطف سرکار خداوند گواه است فوق‌العاده خجل شدم. من نمی‌دانستم سرکار آدم این قدر درست قوی هستی و شهادت در عمر خود این طور آدم بسیار بسیار کم دیده‌ام، اگر نگویم هیچ ندیده‌ام، ولی آخر سرکار این همه مخارج گزاف که می‌فرمایید چرا قیمت تجاری اشیای مرسوله را معین نمی‌فرمایید و گمان می‌کنم مدت‌ها است که وجه اعتبار بنده متفرق شده و خیلی هم از آن متجاوز کرده است. یا پول، یا کتابی یا چیزی در عوض این همه چیزها که فرستاده‌اید بخواهید تا قدری از خجالت بنده کاسته شود... وجود امثال سرکار عالی برهان قاطعی است که درست قوی و فضیلت و تقوی و امثال این خصایل کلمات خالی از معنی و پوچ نیست...».

در پایان هم ضمن اشاره به غلوهای جنون‌آمیز میرزا سنگلاخ و این که در هیچ جا نام واقعی خود را نبرده، از نخجوانی خواسته است در صورتی که

→ دریغ از تربیت کز وی در این شهر	بس آثار وطن‌خواهانه باشد
ز صد کارش یکی باغ گلستان	یکی دیگر قرائتخانه باشد
قرائتخانه زانرو کرد تأسیس	که تا آثار جاویدانه باشد
برای سال فوتش کلمه‌ای را	همی جستم که استادانه باشد
سروشم گفت خود بی‌خود مرنجان	که تاریخش (قرائتخانه) باشد

موادالتواریخ، ص ۳۳۸ - ۳۳۶

با این همه میرزا جعفر آقا سلطان‌القرائی، تربیت را به علت تخریب گورستان گجیل و ساختن باغ گلستان در محل آن در دوران شهرداری خود در تبریز [در ۱۳۰۹ - ۱۳۰۷ ش] مستوجب سرزنش می‌دانستند. نک: حافظ حسین کربلایی تبریزی، روضات‌الجنان و جنات‌الجنان، تصحیح و تعلیق جعفر سلطان‌القرائی، تهران ۱۳۴۴، ج ۱، حواشی، ص ۵۷۵ - ۵۷۴.

۱ - نشریۀ دانشکده ادبیات تبریز، س ۲، ش ۲ - ۳ (مهر - آبان ۱۳۲۸)، ص ۱۲۱ - ۱۱۹.

۲ - برای معرفی تذکرۀ الخطاطین و مؤلف آن، نک: نخجوانی، حسین، «تاریخچۀ سنگ «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم» در بقعۀ سیدابراهیم [تبریز]»، در نشریۀ دانشکده ادبیات تبریز، س ۱۴ ش ۱ - ۲، ص ۱۹ - ۲۷؛ بیانی، مهدی، احوال و آثار خوشنویسان، تهران ۱۳۴۸، ج ۳، ص ۷۹۷ - ۸۰۰.

۳ - جامع‌التمثیل، کتابی در تمثیل و حکایت، به ویژه حکایت‌های امثال فارسی، تألیف محمدعلی حبله‌رودی، تألیف شده در ۱۰۵۴. احتمال آن وجود دارد که نخجوانی نسخه‌ای از طبع سنگی آن را که در ۱۲۷۶ در تبریز به چاپ رسیده، به قزوینی فرستاده باشد. نک: مساح، رضوان، «جامع‌التمثیل» در دانشنامۀ زبان و ادب فارسی، ج ۲، ص ۴۷۸ - ۴۷۷.

نام او در جایی ثبت شده، به وی اطلاع دهد. توضیح این که صاحب *ریحانة الادب* «از بعضی فقرات تذکرة الخطاطین استنباط کرده است که نام وی حسن بوده باشد؛^۱ لیکن مهدی بیانی بدون استناد به منبعی احوال و آثار او را در ذیل مدخل «محمدعلی قوچانی - میرزا سنگلاخ» آورده است.^۲ قزوینی در همان نامه کتاب *ژیل بلاس*^۳ [آلن ژنه لوساژ]^۴ را «از همان طراز حاجی بابا و [ترجمه اش را] ریخته قلم شیرین مرحوم شیخ احمد [روحی] کرمانی» دانسته است. در حالی که اینک تردیدی باقی نمانده است که این رمان قرن هیجدهمی و نیز ترجمه حاجی بابای اصفهانی، هر دو ترجمه میرزا حبیب اصفهانی به زبان فارسی بوده‌اند. اشتباه نسبت دادن ترجمه هر دو اثر به شیخ احمد روحی را نخستین بار سرگرد فیلات،^۵ نظامی دیپلمات و خاورشناس انگلیسی مرتکب شده است. جالب توجه است که ترجمه «حبیب افندی» از *ژیل بلاس* را که امروزه نسخه خطی آن در کتابخانه دانشگاه استانبول نگهداری می‌شود، دکتر محمدخان کرمانشاهی معروف به کفری در ۱۳۲۳ هجری بدون دخل و تصرفی به نام خود در تهران منتشر کرده بود.^۶ نامه‌های مورخ ۲۸ آبان ۱۳۰۵، ۱۷ دی ماه ۱۳۰۸^۷ و ۱۹ بهمن ۱۳۱۹^۸ قزوینی به نخجوانی همه حاکی از مناسبات فرهنگی، به ویژه سفارش و ارسال کتاب و پرسش‌ها و پاسخ‌ها در زمینه ادبیات و تاریخ است. در نامه آخر، از رسیدن *غیاث اللغات*^{۱۰} و

۱ - مدرس، محمدعلی، همان، ص ۹۳.

۲ - بیانی، همانجا.

۳ - Gill blass

۴ - Alain rane lesage

۵ - Phillot

۶ - مینوی، مجتبی، پانزده گفتار، تهران، ۱۳۴۶ ش، ص ۳۱۲ - ۳۱۱؛ آربن پور، همان، ج ۱، ص ۴۰۲ - ۲۷۲.

۷ - نشریه دانشکده ادبیات تبریز، س ۲، ش ۲ - ۳ (مهر - آبان ۱۳۲۸)، ص ۱۲۶ - ۱۱۹.

۸ - همان، س ۲، ش ۴ - ۵ - ۶ (آبان - آذر - دی ۱۳۲۸)، ص ۲۷۳ - ۲۷۱.

۹ - همان، س ۲، ش ۱ (فروردین ۱۳۲۸)، ص ۴۳ - ۳۰.

۱۰ - *غیاث اللغات*، مؤلف این لغت نامه فارسی *غیاث الدین محمد...* رامپوری در ۱۲۲۸ تا ۱۲۴۲ هجری است. چاپ اول این اثر گویا زیر نظر خود مؤلف به چاپ رسیده، بعداً هم بارها در هند تجدید چاپ شده است. بنابراین *غیاث اللغات* ارسالی نخجوانی برای قزوینی چاپ هند بوده است. نک: شریفی، محمد، فرهنگ ادبیات فارسی، تهران، ۱۳۸۷ ش، ص ۱۰۶۲ - ۱۰۶۱.

نسخه خطی فرهنگ سروری^۱ «به توسط آقای امیرخیزی دام ظلّه العالی» تشکر شده است. نخجوانی یک نسخه خطی به نام کتاب *مقتل ابوالمؤید خوارزمی* را که اینک در کتابخانه مرکزی تبریز محفوظ است،^۲ برای کسب اطلاعاتی درباره آن و مؤلفش به قزوینی فرستاده بوده که نخجوانی بعداً یادداشت‌های ایشان را برای چاپ و انتشار در اختیار عباس اقبال گذاشته، وی آنها را در *یادگار* منتشر کرده است.^۳ بعضی از نسخ *دیوان حافظ* نخجوانی هم از منابع *دیوان حافظ* قزوینی - غنی بوده، حتی نخجوانی یکی از آن نسخه‌ها را به قاسم غنی اهداء کرده است.^۴ نسخه *مجمعل فصیحی خوافی*، متعلق به نخجوانی نیز از منابع مورد مراجعه قاسم غنی در تألیف بحث در آثار و افکار و احوال حافظ در هر دو جلد *تاریخ تصوف در اسلام*^۵ و *عصر حافظ*^۶ بوده است. علی‌اصغر حکمت نیز از نسخه خطی *مجمعل... در ترجمه از سعدی تا جامی* براون،^۷ و نیز از ترجمه نخجوانی از رساله *خمسة المتحیرین*، تصنیف امیرعلی شیرنوائی در پیرامون احوال و آثار عبدالرحمن جامی در *از سعدی...^۸* و نیز در تألیف اثر خود، *جامی* استفاده کرده است. نخجوانی رساله مذکور را به خواهش و تشویق علی‌اصغر حکمت در ۱۳۱۹ ش «به فارسی سلیس» ترجمه کرده، آن را در اختیار وی گذاشت.^۹ این ترجمه که

-
- ۱ - فرهنگ سروری یا مجمع‌الفرس، تألیف محمدقاسم.. سروری کاشانی که در ۱۰۲۸ به نام شاه‌عباس اول تألیف شده، بعدها بارها مورد تجدیدنظر قرار گرفته، تکمیل شده است. مؤلف در اواخر عمر به هندوستان سفر کرده است. از آنجایی که این اثر ظاهراً نخستین بار به همت محمد دبیر سیاقی در ۱۳۴۱ ش به چاپ رسید، احتمالاً اشاره قزوینی به نسخه خطی آن است. یک نسخه خطی ۳۱۶ ورقی از این اثر جزو کتب اهدایی م. نخجوانی به کتابخانه ملی (مرکزی) تبریز است. نک: سیدیونسی، همان، ج ۳، ص ۹۹۷ - ۹۹۸
 - ۲ - برای مشخصات نسخه خطی کتاب *مقتل ابوالمؤید خوارزمی*، نک: سیدیونسی، ج ۳، ص ۳۱۳ - ۳۱۲.
 - ۳ - یادگار، س ۴، ش ۸ (اردیبهشت ۱۳۲۷) ص ۶۴ - ۵۷.
 - ۴ - قزوینی، محمد، مقدمه دیوان حافظ، تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران، ۱۳۲۰ ش، ص لج، لج، بط - عج.
 - ۵ - غنی، قاسم، بحث در آثار و احوال حافظ، تاریخ تصوف در اسلام، ص ۵۰۳ - ۴۹۶.
 - ۶ - همو و همان، تاریخ عصر حافظ، ص ۴ - ۲.
 - ۷ - براون، ادوارد، از سعدی تا جامی، ترجمه و تعلیقات علی‌اصغر حکمت، تهران، ۱۳۵۱ ش، ص ۱۶۰، ۲۹۰، ۶۱۲.
 - ۸ - همان، ص ۷۳۹.
 - ۹ - حکمت، علی‌اصغر، جامی، متضمن تحقیقات در تاریخ احوال و آثار منظوم و منثور خاتم‌الشعرا نورالدین عبدالرحمن جامی، تهران، ۱۳۶۳ ش، ص ۱.

حکایت از احاطه وی به زبان و ادبیات ترکی جغتایی دارد،^۱ اخیراً در ضمیمه نامه فرهنگستان (ش ۱۲، ۱۳۸۱، ص ۴۳ - ۸) چاپ و منتشر شد. پژوهندگان داخلی و خارجی^۲ و از آن جمله لمتون، مؤلف مالک و زارع در ایران^۳ و مترجم همان اثر^۴ از گنجینه بی بدیل م. نخجوانی برخوردار شده‌اند.

استاد موحد پس از انتشار چاپ اول ترجمه فارسی مالک و زارع در ایران در سال ۱۳۳۹، نقدی تحت عنوان «مالک و زارع» در مجله راهنمای کتاب^۵ نوشتند، که مؤلف در چاپ دوم آن که در ۱۹۶۹ شد، از یازده ایراد ایشان بر مؤلف «فقط به دو تا از آنها... در مقدمه خود اشاره کرده و در جای خود به تصحیح متن پرداخته و بقیه تذکرات منتقد را نادیده گرفته‌اند». مؤلف در عین حال در دیباچه خود به مناسبت آن که نقد مذکور، وی را متوجه پاره‌ای از اشتباهات مترجم نموده سپاسگزاری کرده، که باعث عصبانیت منوچهر امیری، مترجم کتاب از مؤلف حق‌ناشناس شده است.^۶ وی در «تعلیقات مترجم بر چاپ سوم [ترجمه] با طرح انتقادات استاد موحد، ضمن دفاع از بعضی از موارد معروض انتقاد قرار گرفته ترجمه خویش، بعضی از آنها را پذیرفته، حتی با مفید یافتن برخی توضیحات، از ایشان سپاسگزاری نیز کرده است.^۷

م. نخجوانی ضمن داشتن مناسبات علمی با بعضی از رجال فرهنگی و پژوهندگان طراز اول، از احوال و آثار شاعرانی چون عارف قزوینی و معجز شبستری... نیز غافل نبوده است. چنان که به ادعایی، عارف در دوره عزلت‌گزینی در همدان «از کسی جز دوست و مرید قدیمی خود علی‌جان و حاجی محمد نخجوانی، آن هم به نام سود معامله هدیه‌ای نپذیرفت».^۸

۱ - صادق‌پور، محمد «ترجمه خمسة المتحیرین نوایی» نشریه کتابخانه ملی تبریز، ش ۷ (بهار ۱۳۴۳)، ص ۵۵ - ۵۴.

۲ - نک: مجتهدی، عبدالله، بدون عنوان مقاله، نوشته شده به مناسبت درگذشت م. نخجوانی، نشریه کتابخانه ملی تبریز، ش ۶، همان، ص ۴۵؛ کارنگ، همان، ص ۳۸ و... .

۳ - لمتون، ا. ک. س، مالک و زارع در ایران، ترجمه منوچهر امیری، تهران، ۱۳۶۲ ش، ص ۴، ۱۱، ۲۲۸، ۲۳۹.

۴ - همان، ص ۱۴.

۵ - موحد، محمدعلی «مالک و زارع»، در راهنمای کتاب، س ۳، ص ۶۴۳ - ۶۳۰.

۶ - لمتون، همان، مقدمه مترجم، ص ۱۸، ۲۷.

۷ - همان، ص ۷۳۷، ۷۴۴.

۸ - آربین‌پور، همان، ج ۲، ص ۲۵۵.

کسروی که گذارش در ۱۳۰۸ ش به همدان افتاده، تصادفاً با عارف «که از زندگی خود را کنار گردانیده بود» ملاقات کرد و... به یکی از همراهان خود پیشنهاد داد که «چون به او سخت می‌گذرد، پولی از میان خود و دوستانمان گرفته آورده، به او بدهیم عارف این را شنیده و دل‌آزرده شده بود. به نزد من آمده، گله نمود، این گردن‌فرازی و بی‌نیازی او به من خوش افتاد و همین مایه دوستی من و او شد که تا زنده می‌بود، نامه‌نویسی‌ها با هم می‌کردیم»^۱.

علی بی‌رنگ که از دوستان صمیمی عارف بود و عارف شعرهای نغزی از شوخی و جدی به نام وی سروده، از آزادی‌خواهان و فعالان جنبش مشروطه‌خواهی در آذربایجان بود و در دوران در بدری‌های سال فاجعه‌بار ۱۳۳۰ هـ ق ۱۲۹۱/۱۲۹۰ ش با عارف در رشت آشنا شد و در ۱۳۴۰ هـ ق / ۱۳۰۱ - ۱۳۰۰ آن دو مدت یک سال در تهران شریک حجره و رفیق گرمابه بوده‌اند. عارف در مسافرتی که در اواسط سال ۱۳۰۳ ش به تبریز کرد، در منزل علی بی‌رنگ اقامت گزید. وی در جریان همین مسافرت کنسرت‌هایی در شب‌های ۲۷ و ۳۰ اسفند در این شهر داد که در آنها ضمن ستودن مردم آذربایجان، متأسفانه ترانه‌هایی در تقبیح زبانی که مردم این خطه بدان متکلم هستند، خواند. از سروده‌های عارف در حق علی بی‌رنگ گذشته از شعر ترکی مزاح‌آمیزی، «قصیده علی‌جان» که در ۱۳۴۰ هـ ق سروده شده و «به دوست خودم علی بی‌رنگ» تقدیم گردیده، قابل ذکر است.^۲ این قصیده ۷۱ بیتی که آمیزه‌ای است از جد و هزل و طنز، در بردارنده ابیاتی است از این نوع:

آن که شود با تو یار غار علی‌جان	... گر تو شدی یار غار خوش‌گذرد بر
گاه چو دلدل تو راهوار علی‌جان	... گاه تو چون قاطر چموش لگدزن
حرف سه پهلو و گوشه‌دار علی‌جان	... نیست کسی کز تو بر دلش ننشسته
دیدم از ابنای روزگار علی‌جان	... جان به لب آمد مرا ز بس که رذالت
رشوه‌بگیرند و رشوه‌خوار علی‌جان	... شاه و وزیر و وکیل و حاکم و محکوم
باربر غیر و بردبار علی‌جان	... ملت وجدان‌کش و زبون و ریاکار
مردم بی‌قدر و اعتبار علی‌جان	... باربر انگلیس و کارگر روس

۱ - کسروی، احمد، زندگانی من، تهران، ۱۳۴۸ ش، ص ۴۰۹، ۴۱۰.

۲ - عارف قزوینی، ابوالقاسم، کلیات دیوان، به اهتمام عبدالرحمن سیف‌آزاده، تهران ۱۳۵۷ ش، ص ۳۰۴، ۳۲۱، ۴۲۵ و ۴۳۶.

... جمع کثیری دوان به راه سفارت دولا دولا شترسوار علی جان... عارف در نامه مفصل مورخ آخر بهمن ۱۳۰ به دوست نادیده مکاتباتی اش علی رضا هزار که از وی پرسیده بود: «... از حیث معیشت امورتان چطور اداره می شود...»، از جمله نوشته است:

... در این دو ساله اخیر وضعیت زندگانی من شکلی شده است که حقیقتاً از بیان آن شرم دارم... پنج سال پیش وقتی که سینه ذی قیمت من گرفت... بعد از توقف هشت نه ماهه در بروگرد (بروجرد) با سابقه دوستی که در همدان با دکتر بدیع داشتم، تپش قلب و کسالت های دیگر هم باعث شد که موقتاً برای معالجه به همدان آمده، تا بعد ببینم چه پیش خواهد آمد. برای حرکت و مخارج، تلگراف به تبریز کرده، صد تومان از دوست عزیز و شریف خودم حاجی محمدآقا نخجوانی، که یکی از تجار آبرومند و بهترین نمونه انسانیت و ایرانیت است، خواسته، فوراً برات تلگرافی آن رسید. پنجاه تومان آن را به کلفتم [که آذربایجانی بود] داده، با پنجاه تومان دیگر تنها به همدان آمده، بعد از یک ماه معالجه با نداشتن پرستار، دوست من دکتر بدیع وادارم کرد که کلفت خود را بخوام. بعد از ورود، او تقریباً ماندنی شد....

چند سطر بعد هم نوشته است:

... این را هم لازم است بنویسم: گاهی از تبریز دوستان آذربایجان کم و بیش چیزی می فرستادند...^۲

نخجوانی مناسبات چندان نزدیکی با میرزا علی معجز شبستری (۱۲۹۱ هـ ق - ۱۳۱۳ ش)، شاعر طنزپرداز داشته است که وی در زمانی که شرایط اجتماعی و سیاسی عرصه زندگی را برایش به تنگنایی خفه کننده تبدیل کرده، دست و بالش بسته بود، چنین نامه ای به زبان ترکی آذربایجانی به ایشان بنویسد. ترجمه آن به فارسی از این قرار است:

«سلام عرض می شود بنده سه ماه قبل منظومه هایی با پست فرستاده ام. عنوان پاکت را به نام حاجی... نوشته ام. اگر شخص دیگر به این نام در شهر باشد، به وی مراجعه کنید. برای خالی نبودن عریضه چیزی نوشته، به واسطه کربلایی مهدی فرستادم. مختصر نوشتم که به مناسبت عید مشغولیتان بیشتر می شود، نمی توانید

۱ - درباره آن کلفت آذربایجانی چنین نوشته است: «باید... در گوشه و کنار این دیار زجرکش شده و چند روز آخر عمر هم جز دو سه سگ و یک کلفت بدبخت آذربایجانی که نقداً از صورت کلفتی هم خارج شده و در واقع شریک زندگی من است، کسی بالای سرم نباشد، یا اگر کسی خواست بیاید، سگ های من حق دخالت در کار مرده من هم به این مردمان حق شناس ندهند»، «من اگر علاقه به خودم داشتم کارم به اینجا نمی کشید، که با سه تا سگ و یک زن بدبخت که کارهای داخلی و خارجی مرا تنها او بایستی اداره کند، حتی حالا هم که خودم خوابیده ام، او به پستخانه برود و در یک گوشه همدان به سخت ترین وضعی روزگارم بگذرد»، همان، ص ۴۴۴، ۴۴۹، ۴۵۰.

۲ - همان، ص ۴۶۴.

بخوانیدش. ببخشید که در آینده ان شاء الله نامه مفصلی خواهم فرستاد. روزنامه‌ها زیارت شد. از تشکرش عاجزم. به آقازاده‌ها، به نورچشمی‌های حاج امین‌الشرع سلام بسیار دارم. نمی‌توانم به شهر بیایم. این روزها کار دارم. پشت‌بام فشنگ درمی‌کنم و این بیت‌ها را مترنم می‌شود.

شاه گلدی قندهارا	نادارا هانا نادارا
اوینار میدان ایچینه	شاهسون شروان ایچینه
بار گتیریب باشالاری	میدانین آغاشالاری

بنده گرفتار علتی نانجیب شده‌ام آن هم عبارت است از فتق این روزها خیلی اذیت می‌شوم. خواهش می‌کنم فتق‌بندی خریده برایم بفرستید. قیمتش را هم بنویسید. مین اوچ صد و چهل بیر (۱۳۴۱ هق/ اوایل فروردین ۱۳۰۲) - علی معجز.

گیرنده نامه حاج محمدآقا نخجوانی بوده است.^۱

معجز که از نظر گذران زندگی، هم‌سرنوشت عارف بوده، زمانی که در ۱۳۱۲ ه.ش. به دعوت باجنابش پای در راه سفر بی‌بازگشت شاهرود داشته چند روزی در تبریز در منزل نخجوانی بیتوته کرده، در همان ایام به اطلاع او می‌رساند که نسخه دستنویس اشعارش را در مقابل دریافت پنجاه تومان در نزد دوستی - یعنی، محمدرضا مؤدب شبستری، از دوستان نزدیک معجز^۲ - گرو گذاشته است. نخجوانی پس از راه انداختن معجز، به شبستر رفته، با پرداخت مبلغ یاد شده، دستنویس‌های شاعر را به حکم این که قدر زر زرگر بداند، قدر گوهر گوهری و مردی باید تا قدر مردی داند، پس می‌گیرد و در روزگاری که بازداری از نوشتن و لابد خواندن به زبان ترکی چندان به افراط گراییده بود که بعدها به تفریط‌های آن چنانی و این چنانی انجامید، به پاسداری از میراث بی‌بدیل شاعری پرداخت که به کفاره به روی کاغذ آوردن احساسات و ادراکات خویش به زبان مادری خود، ناگزیر از ترک زادگاهش شده، به نوعی تبعید خودخواسته تن در داده بود. سرانجام هم یازده سال پس از درگذشت شاعر گمنام در غربت، همین دست‌نوشته‌ها منبع اصلی چاپ و انتشار نخستین مجموعه گزیده‌ای از سروده‌های معجز در ۱۳۲۴ ش به نام میرزاعلی معجز شبستری - سئ‌چیلیمیش اثرلری به کوشش غلام ممدلی (ششکلانی) در تبریز شد. شناساننده نخستین

۱ - معجز، شبستری میرزه علی معجز «تازا و چاپ اولمامیش اثرلری»، گردآورنده، یحیی شیدا، تبریز، بی‌تا، ص ۱۳۴ - ۱۳۳.

۲ - زهتابی، ت، «میرزاعلی معجزین باکی چاپی»، در وارلیق، س ۱۱، ش ۴ (زمستان ۱۳۶۸)، ص ۱۰۶.

معجز و آثارش به غلام ممدلی و گذارنده آن ورق پاره‌های پرمحتوی در اختیار وی حاجی محمدآقا نخجوانی بود.^۱ انتشار این اثر با وجود ایرادهایی که به آن وارد است،^۲ سرآغاز تولد دوباره یک شاعر مردمی و گردآوری سروده‌های پراکنده او در پستوی خانه‌ها و حافظه‌ها و انتشار آنها در سال‌های نخستین انقلاب اسلامی بود. همچنین احتمال داده شده است که گیرنده دو عکس معجز، یکی با عبا و کلاه بخارایی و با کتابی در دست، و دیگری با کلاه پهلوی که دو می بی‌گمان سال‌ها پس از اولی برداشته شده، علی نخجوانی، پسر حاج محمدآقا بوده باشد. عکس دوم در اول دفتری که در بردارنده رونوشت اشعار معجز که احیاناً م. نخجوانی خود فراهم آورنده آن بوده، چسبانده شده است.^۳

حاج محمدآقا یک فرهنگ‌پرور شیفته کتاب بود و شاید بتوان گفت که کتاب دوستی معیار عمده کنش‌های اجتماعی و حتی تعیین‌کننده محدوده مناسباتش با دیگران بوده است. حسن تقی‌زاده، یار دبستانیش، که دوستی مستدامشان از عرصه تعاطی فرهنگی فراتر نمی‌رفته، در مقاله‌ای که به مناسبت درگذشت وی در ۱۴ مرداد ۱۳۴۱ نوشته، ضمن توجه دادن به «کمالات و علم و فضل» او و... سعی فوق‌العاده [ای] که در جمع کتب چاپی و مخصوصاً خطی با نهایت علاقه و اشتیاق داشت و... فضایی مملکت از هر سوی برای استفاده از ایشان و کتابخانه ایشان به ایشان مراجعه و یا به تبریز رومی آوردند و... هر کسی در یک نقطه ایران به یک کتاب خطی نادرالوجودی حاجت پیدا کرده، با ایشان مکاتبه می‌کرد، ایشان بی‌مضایقه عین نسخه خطی کتاب را به وسیله پست برای آن صاحب حاجت می‌فرستادند، و برخوردار می‌خودش (تقی‌زاده) «نه تنها از نعمت فضل و کمال ایشان... بلکه از دوستی صمیمی و صادقانه ایشان»، خاطر نشان می‌کند که در اوایل ۱۳۴۱ ش «که قصد مسافرتی به اروپا جهت معالجه» داشته، و «برای تهیه وسایل این کار محض ضرورت مجبور» شده «کتابخانه شخصی خود را» بفروشد که البته به دانشکده ادبیات دانشگاه تهران فروخت - نخجوانی که از این کار آگاه شده بود، به ایشان نامه نوشته، به اصرار

1- Vəkilov, J.M. azərvagjan respublikası və iran: 40 – Jıllər (mədəni əlaqələr, baku, 1991, p 86; sultan- qurraie, Hadi, modernity and identili in azeri poetry: mo'jiz of shabustar and the .Iranian constitutional era, washington, 1997, P16- 17.

۲ - زهتابی، همان، ص ۱۰۶ - ۹۳؛ شیدا، یحیی، مقدمه بر شبسترلی... معجز همان، ص پ - ت.

۳ - زهتابی، همان، ص ۱۰۶ - ۱۰۵.

تقاضا می‌کند که «آن معامله را موقوف داشته و کتاب یا... را به هر قیمتی که باشد به ایشان» بفروشد و آنها مادامی که وی حیات دارد، پیشش امانت باشد. «و منظور ایشان از این اظهار در واقع آن بود که وجهی [به وی] برسانند که [حاجتش مرتفع شده] و کتاب‌ها» از دستش نرود.^۱

سابقه شرکت م. نخجوانی در اقدامات و فعالیت‌های مربوط به تأسیس کتابخانه و قرائتخانه عمومی در تبریز، به دهه اول قرن حاضر شمسی می‌رسد. او از همیاران محمدعلی تربیت و محمدعلی صفوت و دیگران در تأسیس و تجهیز کتابخانه و قرائتخانه عمومی معارف، که به همت خاص محمدعلی تربیت، رئیس معارف و اوقاف آذربایجان از سال ۱۳۰۰ ش،^۲ که از همان سال بنیان گرفت، بود صفوت تاریخ تأسیس آنجا را در این بیت گفته است:

روان دانش و فرهنگ از این مؤسسه شاد

بشین و غین شد این شهر با کتاب آباد (۱۳۰۰)^۳

نهاد فرهنگی مدرن مورد بحث که در پرتو تلاش‌ها و تشویق‌ها و خواهش‌های شفاهی و کتبی پیگیر آن کتاب‌شناس کم‌نظیر که تقی‌زاده، یار غارش، عبارت فهرست الکتب‌الناطق (۱۳۵۸ هـ ق) [۲۶ دی ۱۳۱۸] را تاریخ درگذشت او یافته،^۴ توسعه پیدا کرد. به همین مناسبت هم بود که بعدها به حق، به نام بنیان‌گذارش «کتابخانه و قرائتخانه تربیت» نامیده شد. حسین امید، از رؤسای بعدی آن کتابخانه، تأیید کرده است که «در ظرف سه سال جمع‌آوری ۵۰۰۰ جلد کتاب، آن هم بدون بها، تنها با اهدای اشخاص نیکوکار نتیجه زحمات و اهتمامات مرحوم تربیت بود. به طوری که مشاهده می‌نمایم این پیشرفت در جمع‌آوری کتاب از آن تاریخ به بعد راکد مانده است».^۵ اگرچه از اهداکنندگان کتاب به کتابخانه تربیت در آن تاریخ نامی نرفته می‌توان احتمال داد که م. نخجوانی یکی از آنها بوده باشد. چه، محمدعلی صفوت، دستیار اول تربیت در تأسیس آن کتابخانه گواهی داده است که «آقا محمد نخجوانی... الحق در توسعه

۱ - تقی‌زاده، همان، ص ۱۳۷ - ۱۳۹.

۲ - صفوت، محمدعلی، تاریخ فرهنگ آذربایجان، قم، ۱۳۲۹ ش، ص ۱۰۰؛ امید، همان، ج، ص ۱۶۶.

۳ - صفوت، داستان دوستان، ص ۱۲۳.

۴ - نخجوانی، حسین، موادالتواریخ، ص ۳۳۷.

۵ - امید، حسین، تاریخ فرهنگ آذربایجان، تبریز، ۱۳۳۴ ش، ص ۵۸.

کتابخانه [تربیت] از زحمتکشان قدیم بوده.^۱ همو، که در سال ۱۳۰۹ پس از رئیس فرهنگ، شخص دوّم آن اداره بوده،^۲ نوشته است که در همان سال «در باب توسیع محل و ساختن عمارت مخصوص برای کتابخانه، با جنابان محمد نخجوانی و اسمعیل امیرخیزی مذاکره به عمل آورده، با تأیید و همراهی دکتر محسنی، رئیس فرهنگ وقت، کمیسیونی چهارده نفری به نام «کمیسیون بنای کتابخانه» انتخاب شدند که محمد نخجوانی هم از جمله آنها بود. پس از طی شدن تشریفات اداری و اگذاری زمین برای بنای کتابخانه «آقایان امین اعظم، امیرخیزی و نخجوانی برای ابتیاع ملزومات و مصالح بنایی و مراقبت آن کار تعیین گردیدند و... نگارنده (صفوت) در معیت آقای محمد نخجوانی بیشتر از ده هزار ریال از تجار و محترمین شهر دریافت کرده، به صندوق اعانه... تحویل گردید.»^۳ ساختمان فعلی کتابخانه تربیت که در سال ۱۳۵۰ افتتاح شد، در محل کتابخانه‌ای که حاجی محمدآقا در بنای آن شرکت فعال داشته و ساختمانش در ۱۳۱۲ ش به پایان رسیده بود، ساخته شده است.^۴ وی که از اعضای «انجمن کتابخانه و قرائتخانه تربیت» بود، به پیشنهاد همان انجمن مسئولیت «تنظیم و نوشتن فهرست کتاب‌های خطی» آنجا را در ۱۳۲۷ ش به عهده گرفت. حاصل کار اثری ۳۱۹ صفحه‌ای به نام *فهرست کتابخانه دولتی تربیت تبریز، کتب خطی* بود که در ۱۳۲۹ منتشر گردید، درباره این اثر در مقاله‌ای دیگر درباره آثار تألیفی محمد نخجوانی سخن خواهد رفت.

حاج محمدآقا شهروندی بود اجتماعی، خیر و علاقمند به مصالح و منافع کشور و به ویژه زادگاه خود تبریز. او که پیوسته برای شرکت در امور عام‌المنفعه پیشقدم بود، در نهادهای مدنی چون مجمع ادب، شوراهای فرهنگ، کتابخانه ملی؛ انجمن‌های ادبی، شیر و خورشید سرخ؛ جمعیت‌های حمایت از زندانیان، دارالتربیه؛ کمیسیون‌های مستمندان، تعاونی و اجتماعی و نیز اتاق بازرگانی

۱ - صفوت، تاریخ فرهنگ آذربایجان، ص ۱۱۲.

۲ - امید، ج ۱، ص ۱۸۰، ۱۸۵.

۳ - صفوت، داستان دوستان، ص ۱۲۳، ۱۲۴.

۴ - آزاد، فریدون، «کتابخانه عمومی تربیت تبریز»، در دایرةالمعارف کتابداری و اطلاع‌رسانی به سرویراستاری ابراهیم افشار، تهران، ۱۳۸۶ ش، ص ۱۳۸.

عضویت داشت.^۱ مجمع ادب که به ریاست محمدعلی تربیت در ۱۳۱۴ هـ ق / ۱۳۰۱ ش تشکیل گردید، ناشر ماهنامه‌ای بود به نام گنجینه معارف.^۲ محمد نخجوانی ماده تاریخی به مناسبت انتشار گنجینه معارف ساخته که در شماره اول آن منتشر گردیده است:

شد این نامه گنجینه‌ای از معارف

بود مستفید از وی عامی و عارف

چو تاریخ سالش بجستم یکی گفت

که بگشوده شد در ز گنج معارف (۱۳۴۱)^۳

نخستین نوشته منتشر شده آن زنده‌یاد هم مقاله‌ایست که در همان ماهنامه به چاپ رسیده است.^۴

حسین امید، حاج محمدآقا نخجوانی را در زمره افرادی از «محرمین آذربایجان» به شمار آورده که «مساعده‌های معنوی آنها برای فرهنگ بسیار ذی‌قیمت بوده و اغلب آنها ماه‌ها وقت خود را صرف سرکشی به [ساختمان‌های در حال احداث مدارس از سال ۱۳۰۳ ش به بعد در تبریز] و نظارت در امور ساختمانی نموده‌اند»^۵ و مساعدت و زحمات ایشان را در ساختمان دبستان‌های همام و نوبر یادآور شده است.^۶

بزرگ‌ترین اقدام فراموش ناشدنی حاجی محمدآقا نخجوانی اهدای کتابخانه بی‌مانندش به کتابخانه ملی شهرش بود. تو گویی عاشقی پاکباز عشق خویش را نثار مردمش کرد، یادآور فرهاد ناظم حکمت که عشق شیرین را به عشق مردم تعالی داد...^۷ کتابخانه‌ای که مشتمل است بر ۳۶۹۲ جلد کتاب خطی و چاپی نفیس که بنا به فهرست سه جلدی کتب خطی اهدایی ایشان به کتابخانه ملی

۱ - واعظ‌پور، همان، ص ۲۷؛ مجتهدی، عبدالله، همان، ص ۴۴؛ مجتهدی، مهدی، رجال آذربایجان در عصر مشروطیت، تهران، ۱۳۲۷ ش، ص ۲۰۴ و...

۲ - صفوت، داستان دوستان، ص ۹۷.

۳ - گنجینه معارف، س ۱، ش ۱ (۱ عقرب ۱۳۰۱)، ص ۳۲.

۴ - همان، ش ۳ (۱ جلدی ۱۳۰۱، ص ۲۹ - ۳۰).

۵ - امید، ج ۲، ص ۱۵۴.

۶ - همان، ص ۱۶۲، ۱۶۹.

۷ - اشاره است به منظومه شیرین و فرهاد و مهمنه بانو، سروده ناظم حکمت. این منظومه عاشقانه معاصر را زنده‌یاد ثمین باغچه‌بان به زبان فارسی ترجمه کرده است.

تبریز، ۱۴۶۸ جلد آنها کتاب‌های خطی است،^۱ که اسناد اهدای آن طی تشریفات خاصی در ۶ اردیبهشت ۱۳۳۷ با حضور پهلوی دوم در کتابخانه ملی تبریز و به دست همو به این کتابخانه تسلیم شد و به پاس قدردانی یک قطعه نشان سپاس درجه یک به سینه ایشان نصب گردید. علی دهقان، مدیرکل فرهنگ آذربایجان در گزارش حضوری خود، از آقای حاج محمد نخجوانی در رأس افرادی نام برد که «مدت سه سال جهت ساختمان و دایر کردن این کتابخانه، محتمل زحمت شده‌اند» و با اعلام نام افرادی که به ساختمان کتابخانه کمک مادی قابل ملاحظه نموده‌اند، نشان داد که ایشان ۱۰۰ هزار ریال، یعنی بیش از دیگران به آنجا کمک مالی کرده است. وی در همان گزارش کتابخانه شخصی م. نخجوانی را که «به این مرکز فرهنگی وقف نموده‌اند»، مجموعه‌ای ارزیابی کرد که «اگرچه از لحاظ کمیّت در حدود سه هزار جلد کتاب دارد، ولی از لحاظ کیفیت و دارا بودن نسخ خطی کمیاب یکی از کتابخانه‌های ذی‌قیمت و درجه اول کشور به شمار می‌رود».^۲ در حقیقت هم نخجوانی در کنار دیگر فرهنگ دوستان تبریز، سهمی عمده در بنیان‌گذاری کتابخانه ملی این شهر داشت.^۳ کتابخانه‌ای که به گواهی علی دهقان در گزارش مورد بحث «از مبلغ ۳۲۸۳۲۶۳ ریالی که به مصرف ساختمان... [آن] رسیده، دیناری به خزانه دولت تحمیل نگردیده است و تمام این مبلغ را آذربایجانیان میهن‌پرست و فرهنگ‌دوست و مؤسّسات مختلف ملی با کمال میل و رغبت پرداخت نموده‌اند»،^۴ و به همان دلیل هم بود که نام آن کتابخانه ملی گذاشته شد.

کلیه کتاب‌های اهدایی آن بزرگمرد دانشور پس از درگذشت ایشان در مرداد ۱۳۴۱، موافق سند رسمی تدوین شده، به کتابخانه ملی (مرکزی) منتقل گردید و این عمل «نه تنها ارزش واقعی کتابخانه ملی تبریز را بالا برده، بلکه... بر حیثیت معنوی شهر [تبریز] افزوده است».^۵

۱ - سیدیونسی، میروودود، فهرست کتابخانه ملی تبریز، کتب خطی اهدایی مرحوم حاج محمد نخوانی، تبریز، ج اول ۱۳۴۸ ش، جلد دوم ۱۳۵۰ ش، ج سوم ۱۳۵۳ ش؛ ج ۱، ص ۶.

۲ - فرهنگ، مجید، «تأسیس و فعالیت‌های کتابخانه ملی تبریز» در نشریه کتابخانه ملی تبریز، ش (تیرماه ۱۳۳۸)، ص ۶ - ۱۰.

۳ - مجتهدی، عبدالله، همان، ص ۴۴ - ۴۵؛ کارنگ، همان، ص ۳۹.

۴ - فرهنگ، مجید، همان، ص ۹.

۵ - مدرس، علی‌اصغر، «به یاد مرحوم نخجوانی»، در نشریه کتابخانه ملی تبریز، ش ۶، ص ۱۵.

میرزا عبدالله آقا مجتهدی «وطن پرستی و علاقمند بودن م. نخجوانی را به مصالح و منافع وطن و مخصوصاً به شهری که در آن چشم به دنیا گشوده بود و بزرگ شده و تربیت یافته بود؛ از سجایای بسیار عالی آن مرحوم» به شمار آورده است^۱ و ایرج‌افشار در «سوگنامه ناموران فرهنگی و ادبی» به مناسبت درگذشت «محمد نخجوانی» او را «شمع فروزان تبریز و آفتاب محفل فضل و ادب آذربایجان و از فضلالی قرن اخیر آن خطّه» به شمار آورده است.^۲ برای پرداختن به آثار قلمی آن دانشی مرد حقیقت‌پژوه مجالی دیگر بایسته است. یادش گرامی باد.

۱ - نشریه کتابخانه ملی تبریز، ش ۶، ص ۴۴.

۲ - افشار، ایرج، نادره‌کاران، به کوشش محمود نیکویه، تهران، ۱۳۸۳ ش، ص ۱۳۶.